

## مجله مطالعات ایرانی

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال یازدهم، شماره بیست و دوم، پاییز ۱۳۹۱

### بازخوانی امثال و حکم به منظور بازیابی واژه‌ها و اصطلاحات معماری و شهرسازی\*

دکتر محسن طیبی

استادیار گروه معماری دانشکده هنر و معماری

دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد

#### چکیده

معماری، ظرف زندگی است و زندگی بشر در همه صورت‌های آن جز در معماری تجلی نمی‌یابد. معماری نیز متقابلاً در زندگی نمود یافته است و از همین رو واژگان معماری، چه در سخن ادیبانه و چه در کلام غیر ادیبانه (یا اصطلاحاً عامیانه) همواره به کار می‌رود؛ لذا، ادبیات عامه نیز، بخشی مهم از ادب پارسی است که شایسته جست و جو برای یافتن واژه‌های معماری و شهرسازی است و دقیقاً از این دیدگاه، ادبیات عامه برای یافتن واژه‌هایی که نزد مردم و جامعه زنده بوده و کاربرد داشته‌اند، مرجعی مطمئن‌تر از ادب کلاسیک و درباری (ادب رسمی) است. در این مقاله، تلاش شده ضمن بازخوانی کتاب امثال و حکم، تألیف علی‌اکبر دهخدا به بازیابی واژه‌های معماری و شهرسازی در بخش مهمی از ادبیات عامه پرداخته و توجه پژوهندگان ادب و معماری را به این گنجینه ارزشمند جلب نمایم. این جست و جو، نخست برحسب حروف الفبا انجام شد و در مرحله‌ای دیگر، به صورت تحلیلی بررسی گردید. نخستین بخش این تحلیل، به افعال و ترکیبات فعلی اختصاص دارد. بخش دوم، در شش قسمت، به واژه‌های مرتبط با معماری توجه دارد؛ و بخش سوم، به فضاها و عناصر شهری می‌پردازد. مطالعه حاضر نشان می‌دهد که برخی افعال و ترکیبات فعلی زیبا می‌توانند کاربرد بیشتری یافته و بعضاً جایگزین برخی واژه‌های بیگانه شوند؛ همچنین، در امثال و حکم تقریباً تمامی وجوه گوناگون معماری از اجزا و عناصر معماری،

\* تاریخ دریافت مقاله: ۹۰/۲/۱۸ تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۹۲/۳/۵

نشانی پست الکترونیک نویسنده: mohsentabasi@mshdiau.ac.ir

سازه‌ای و تأسیساتی گرفته تا برخی کیفیت‌های مهندسی و معماری و نیز فضاها و عناصر شهری مورد توجه و اشاره قرار گرفته است.

### واژه‌های کلیدی

ادبیات عامه، امثال و حکم، معماری، شهرسازی.

### مقدمه

"معماری را ظرف زندگی دانسته‌اند که مظهر خود را به بهترین شکل ممکن و در تمام اشکال گونه‌گون خود در بر گرفته است. به همان نسبت، معماری نیز در زندگی تجلی یافته است و به همین دلیل است که واژگان معماری، در زبان و بیان ادیبانه و عامیانه همواره جایگاه ویژه‌ای داشته است. لذا علاوه بر هر متن فصیح فارسی اعم از نثر و نظم، ادب عامه نیز مرجعی قابل اعتنا (و چه بسا مطمئن تر از ادبیات کلاسیک و درباری) برای یافتن واژه‌های زنده و پرکاربرد، به شمار می‌رود.

نگارنده در این مقاله بر آن است تا با بازخوانی مجموعه گرانسنگ امثال و حکم، تألیف علی اکبر دهخدا به بازیابی واژگان معماری و شهرسازی و برخی واژه‌های مهجور در بخش مهمی از ادبیات عامه پردازد؛ شاید از این طریق توجه پژوهندگان ادب و معماری را به این گنجینه ارزشمند معطوف نماید. جستجوی تحلیلی اثر مذکور در سه بخش به افعال و ترکیبات فعلی، واژه‌های معمارانه و فضاها و عناصر شهری می‌پردازد." این توضیح نیز ضروری می‌نماید که در این کوشش، واژه‌هایی را که به نحوی به معماری و شهرسازی مربوط بوده است، با تمام امثال مربوط استخراج کرده و در بخش مربوط برحسب ترتیب الفبا قرار داده‌ایم. معانی هر واژه را صرفاً در حدود ضرب‌المثل‌ها از منابع معتبر که فهرست آنها در پایان مقاله آمده است، برگرفته‌ایم. در برخی موارد نیز، معانی متعدد یک واژه را، هرچند نامربوط با بحث، آورده‌ایم. در برابر معانی هر واژه نیز تعداد امثالی را که آن واژه (فارغ از معانی متعدّدش) در آنها به کار رفته است، در داخل کمان قرار داده‌ایم. برای هر واژه، تعدادی ضرب‌المثل نیز به عنوان شاهد مثال ذکر شده است که معیارهای انتخاب آنها مناسبت بیشتر با معماری و شهرسازی، شهرت ضرب‌المثل، نشان دادن معانی مختلف واژه مورد نظر و نهایتاً زیبایی امثال و اشعار بوده است.

به دلیل نبود نسخهٔ رایانه‌ای از کتاب مذکور و یا عدم اطلاع نگارنده از وجود چنین نسخه‌ای، جست و جو به صورت سطر به سطر با دو بار بازبینی انجام شد. احصای ضرب‌المثل‌ها نیز دو بار صورت گرفته تا مطمئن باشیم که هیچ واژه و مثلی از قلم نیفتاده است؛ همچنین، باید متذکر شد که به جهت جلوگیری از اطالهٔ مقاله، در چند نوبت ویرایش و تلخیص، بر بعضی از واژه‌های غیر ضروری چشم پوشیده‌ایم.

## ۲- افعال و ترکیبات فعلی

- آباد بودن / آباد داشتن / آباد کردن (۳ مورد)

چو از بهرت آن کوشد آباد داشت به دیگر کس آباد باید گذاشت

سیل یک جا را کند آباد و یک جا را خراب

- آبادان کردن: عمران و عمارت (۱ مورد)

چون نکردی خرابی آبادان به خرابی چه می‌شوی شادان

- آجر کردن (۱ مورد)

نانش را آجر کردن.

- آخور بستن (۱ مورد)

برای هر خری آخور نمی‌بندند.

- از بُن کندن: از ریشه کندن، از پایه و از اساس کندن (۱ مورد)

هر آن باره کش دهر از بن بکند دگر باره ناردش کس بن فکند

- از پای در آوردن: فرو افکندن (۱ مورد)

در آرند بنیاد رویین ز پای جوانان به شمشیر و پیران به رای

- از جای رفتن: لُق شدن، سر جای خود قرار نگرفتن (۱ مورد)

خشت از جای رفتن.

- اساس نهادن: پی‌ریزی، بنیاد (۲ مورد)

معمار خان‌های کهن را کند خراب تا نو نهاد اساس که نو بهتر از کهن

- اندودن: پوشاندن چیزی به وسیلهٔ مالیدن ماده بر روی آن؛ چنان که

مالیدن کاهگل به دیوار و بام (۹ مورد)

از رعیت شهی که مایه ربود      بن دیوار کند و بام اندود  
- **برپا/ برجای بودن (ماندن)**: برقرار بودن، استوار ماندن، دوام آوردن (۳ مورد).

بنینی زان همه یک خشت بر پای      مدیح عنصری مانده است بر جای  
- **برفراشتن**: به سمت بالا سوق دادن، ساختن (در مورد بناهای مرتفع) (۱ مورد).

مقصود کاخ و حجره و ایوان نگاشتن      کاشان‌های سر به فلک برفراشتن  
- **برقرار ماندن**: سالم و بی نقص ماندن (۱ مورد)

آنچه دیدی بر قرار خود نماند      و آنچه بینی هم نماند برقرار  
- **بن فکندن**: پایه‌ریزی، پی‌ریزی (۱ مورد)

هر آن باره کش دهر از بن بکند      دگر باره ناردش کس بن فکند  
- **بن کندن**: پی‌گنی، از ریشه در آوردن (۴ مورد)  
بن دیوار کندن و بام اندودن.

- **بنا کردن**: ساختن عمارت، برپا کردن (۲ مورد)  
به داد و دهش گر بنا کنند کشور      به که حصاری کنند ز آهن و فولاد

- **پایدار ماندن**: استوار ماندن، ثابت بودن، محکم بودن (۱ مورد)  
هر اساسی که نه بر راستی نهی، پایدار نماند.

- **پای دیوار کندن**: (۱ مورد)  
چون پای دیوار کندی، نایست.

- **پاییدن**: مقاومت کردن، دوام آوردن، برپای ماندن (۱ مورد)  
خانه نیاید اگر نیاید بنیاد

- **پردخته شدن**: پرداخته شدن، پردازش شدن، ساختن، تزیین شدن (۱ مورد)

آخر ز بهر کاری      پردخته شد مناری

- **پل زدن**: پل بستن؛ کنایه از پل صراط (۱ مورد)

بر روی محیط پل توان زد      نتوان لب خلق را زبان بست

- چاه کندن (۶ مورد)  
اول چاه را بکن سپس منار بدزد.
- خُذلان رسیدن: آسیب رسیدن؛ فتور و سستی (۱ مورد)  
مابارگه دادیم این رفت ستم بر ما بر قصر ستمکاران تا خود چه رسد خذلان
- خراب شدن (۲ مورد) / خراب کردن (۶ مورد) / خراب گشتن (۱ مورد)  
خدا شاه دیواری خراب کند که این چاله‌ها پر شود.
- خشت زدن: قالب گرفتن خشت (۱ مورد)  
لاف از سخن چو در توان زد آن خشت بود که پر توان زد
- خشت نهادن (۱ مورد)  
خشت اول چون نهاد معمار کج تا ثریا می‌رود دیوار کج
- دیوار بستن / دیوار ساختن / دیوار کشیدن / دیوار کندن (۴ مورد)  
چو دیوار بر برف سازی نخست  
تو را تیشه دادم که هیزم شکن  
- ذرع کردن (۱ مورد)  
خیابان ذرع می‌کند.
- رخنه آوردن: سوراخ پدید آمدن، سوراخ کردن (۱ مورد)  
اگر پیل با پشه کین آورد همه رخنه در داد و دین آورد
- ساختن: بنا کردن، برپا داشتن (۸ مورد)  
این امامزاده‌ای است که با هم ساختیم.
- سوراخ شدن (۱ مورد)  
سقف آسمان سوراخ شده، همین یکی افتاده.
- عمارت شدن (۱ مورد) / عمارت کردن (۳ مورد)  
تا ندانی که کیست همسایه به عمارت تلف مکن مایه
- عماره البلدان: ساخت و ساز شهرها، آبادانی بلاد (۲ مورد)

۳۰ / بازخوانی امثال و حکم به منظور بازیابی واژه‌ها و...

عماره البلدان من عدل السلطان.

- کج بودن / کج نهادن (۲ مورد)

عروس نمی‌توانست بر قصد، گفت اطاق کج است.

- کژ شدن: کج شدن، ناصاف و شیب شدن (۱ مورد)

بام برین کژ شود ز کژئی بنیاد

- گز کردن (۱ مورد)

خیابان گز می‌کند.

- گل زدن (۱ مورد)

چو گل بردیوار زنی، اگر در نگیرد، نقش آن لامحاله بماند.

- مأوا داشتن: مسکن و منزل داشتن، ساکن بودن (۱ مورد)

از سیل کجا ترسد آن کسی کو مأوا همه بر کوهسار دارد.

- مساحت کردن: اندازه گرفتن، پیمایش (۱ مورد)

چرخ هفتم را مساحت کی توان کردن به گام

- معمور شدن: آباد کردن، ساخته شدن (۱ مورد)

جهان رباط خراب است بر گذر گه سیل گمان میر که به یک مشت گل شود معمور

- نشست آمدن: به یک پهلو شدن بنا، کج شدن (۱ مورد)

چو شست آمد نشست آمد به دیوار

- ویران شدن (۱ مورد) / ویران کردن (۱ مورد) / ویران گشتن (۱)

مورد)

دهکده ویران شود ز جور کدیور

که ویران کند خان‌های کهن ستیزه به جایی رساند سخن

خانه ویران گشت و سقف اندر فتاد چون به خانه مرغ اشتر پا نهاد

۳- معماری

۳-۱- فضاهای معماری

- آخور / آخر: جایگاهی که از گل و سنگ برای علف و کاه و جو خوردن

چهارپایان سازند، معلق، طویله (۶ مورد)

برای هر خری، آخور نمی‌بندند.

- **اتاق:** ← **اطاق.**

- **اطاق (اتاق):** حجره، خانه (۳ مورد)

عروس نمی‌توانست برقصد، می‌گفت اطاق کج است.

- **اندرون:** داخل و درون؛ خانه‌ای که پشت‌خانه دیگر واقع و مخصوص زن

و فرزندان باشد، مقابل بیرونی (۱ مورد)

از کس دیت‌مخواه که خونریز خودتویی کالابرون مجوی که در اندرون توست

- **ایوان:** صّفه، بخش مسقف از ساختمان که جلوی آن باز است؛ قصر، کاخ

(۱ مورد)

خانه از پای‌بست ویران است خواجه در بند نقش ایوان است

بر ایوان‌ها نقش بیژن هنوز به زندان افراسیاب اندر است

- **حجله:** اتاق عروس و داماد، اتاق مخصوص شب اول زفاف (۱ مورد)

گرچه را در حجله باید کشت.

- **حرمسرا:** محل زندگی عیال و اهل خانه؛ اندرونی (۱ مورد)

شوهرم برود کاروانسرا، نانش بیاید حرمسرا.

- **خلا:** مستراح، توالت (۱ مورد)

شکلش را به در خلا بکشند، آفتابه رم می‌کند.

- **دالان:** راهرو، کریدور (۲ مورد)

توی دالان می‌خوابم، صاحبخانه نگذار برم.

- **صحن:** حیاط، محوطه باز (۲ مورد)

کدو در صحن بستان کیست باری که جوید سربلندی با چناری

- **صطبل (اصطبل):** جای بستن چهارپایان (۱ مورد)

هر ستوری را صطبلی دیگر است

- **صّفه:** سکو، ایوان کوچک (۱ مورد)

شادی دل رهن صّفه و بار نیست خون بیابان کش در و دیوار نیست

- **طویلله:** محل نگهداری چهارپایان (۱۰ مورد)

۳۲ / بازخوانی امثال و حکم به منظور بازیابی واژه‌ها و...

مثل طویله.

هست هر اسبی طویله او جدا

- **کاهدان / کهدان:** انبار نگهداری کاه و علوفه برای چهارپایان در فصل

زمستان (۴ مورد)

دزدی که جاسوس دارد، به کاهدان نمی‌گریزد.

- **مستراح:** خلا، آبریزگاه (۳ مورد)

مستراح چو پُر گشت گنده‌تر گردد

- **مطبخ:** محل طبخ غذا، آشپزخانه (۵ مورد)

دستت چو نمی‌رسد به بی بی دریا بکنیز مطبخ را

- **وثاق:** خیمه، خرگاه؛ اتاق، خانه (۱ مورد)

آلوده منت کسان کم شو تا یک شبه در وثاق تو نان است

۲-۳- **اجزا و عناصر معماری**

- **آستان / آستانه:** قسمت پیشین اتاق متصل به در، درگاه، جناب، حضرت

(۶ مورد)

راست شو تا به راستان برسی خاک شو تا بر آستان برسی

- **آسمانه:** سقف، آسمان خانه (۱ مورد)

تا همی آسمان توانی دید آسمان بین و آسمانه مبین

- **ابواب:** جمع باب، درها، مدخل‌ها (۲ مورد)

ادخلوا الیوت من ابوابها.

- **اساس:** پی، بنیاد، شالوده.

معمار خان‌های کهن را کند خراب تا نو نهد اساس که نو بهتر از کهن

- **بازخانه:** آشیانه باز، محلی برای نشستن باز بر سر گنگره حصارها (۱ مورد)

ز بازخانه نپرد به هیچ حالی بوم

- **بام / بان:** سقف، طرف بیرونی سقف، پشت بام (۴۵ مورد)

هر که بامش بیش برفش بیشتر

زمستان آمد لب بان      گفت سلام علیکم برهنگان

- **برج:** بخشی از حصار قلعه، عمارت استوانه‌ای شکل در گوشه‌های حصار  
(۳ مورد)

مثل برج باروت.

- **بُن:** پایه، اساس، پی، شالوده؛ تمام موارد، به صورت **بُن‌کندن** آمده است  
(۴ مورد)

بن دیوار کندن و بام اندودن.

- **بنیاد/ بنیان:** شالوده، پی دیوار؛ پایه و اصل (۱۵ مورد)

خانه نباید اگر نباید بنیاد

نخست باید بستن مسیل چشمه آب      که رفته رفته شود چشمه سیل بنیان کن

- **پاشنه:** انتهای در، لولا (۳ مورد)

در دنیا همیشه به یک پاشنه نمی‌گردد.

- **پای بست:** شالوده، بنیاد، پی (۱ مورد)

خانه از پای بست ویران است      خواجه در بند نقش ایوان است

- **پایه:** اساس، بن؛ اصل (۳ مورد)

شاه پایه است و خلق چون سایه      پایه کژ، کژ افتدش سایه

- **پنجره:** روزن، منفذ، هر چیز سوراخ سوراخ و مشبک (۲ مورد)

مثل پنجره.

- **پی:** شالوده، بنیاد، اساس (۲ مورد)

بوالفضولی سؤال کرد از وی      چیست این خانه شش بدست و سه پی

- **پیشگاه/ پیشگه:** صدر مجلس، پیش تخت و جلوی بارگاه شاه؛ درگاه،

جلو خان (۲ مورد)

پیشگاه فاضل تر از درگاه.

- **تنور:** جای پخت نان، چاله‌ای که در آن نان می‌پزند (۱۳ مورد)

تا تنور گرم است نان باید بست.

- **تون:** گلخن، محل سوختن هیمه به جهت گرم کردن آب حمام (۲ مورد)

مثل تون حمام.

- **چاه / چَه:** سوراخی عمودی که در زمین کنند به جهت استحصال آب یا دفع فاضلاب (۷۳ مورد)

چاه کن، تک چاه است.

- **حضرت:** قرب، نزدیکی؛ پیشگاه، درگاه، جناب (۱ مورد)

بضاعت مزجاه به حضرت عزیز آوردن.

- **حلقه:** وسیله‌ای فلزی که بر در می‌آویختند به جهت اعلام ورود، وسیله دق‌الباب، کوبه (۴ مورد)

مثل حلقه بر در ماندن.

- **حوض:** جایی که برای نگاهداری آب سازند (۷ مورد)

گرد پای حوض گردیدن.

- **خزانه / خزینه:** جای نگاهداری اموال و نقود، گنج‌خانه، گنجینه، جمع

خزاین (۷ مورد)

گرت خزانه محمود نیست دست طمع دلیر در شکن طره ایاز مکن

خزینه تهی به که مردم به رنج

- **در:** آنچه از چوب یا آهن و ... سازند و در دیوار یا اشکاف و جز آنها کار

گذارند (۱۰۱ مورد)

برای یک بی‌نماز، در مسجد را نمی‌بندند.

در، به تو می‌گویم؛ دیوار، تو گوش کن.

- **درگاه / درگه:** آستان، آستانه، حضرت، دروازه، باب، پیشگاه (۶ مورد)

مگس بر نجاست آدمی نیکوتر از آنکه علما بر درگاه سلطان.

- **دیوار:** جدار (۵۵ مورد)

به دیوار ویران که گیرد پناه

- **راه‌آب:** محل عبور آب، کانال عبور آب در باغ‌ها، سوراخ عبور آب (۱)

مورد)

تا شغال شده بود، به چنین راه‌آبی گیر نکرده بود.

- **رواق:** پیشگاه خانه، پیش‌خانه (۱ مورد)

از این رباط‌دودر چون ضرورت است رحیل رواق و طاق معیشت، چه سر بلند و چه پست

- **روزن:** هر سوراخ و شکافی که در دیوار اتاق و جز آن باشد، پنجره

کوچک، دریچه (۷ مورد)

پری‌رو تاب مستوری ندارد چو در بندی سر از روزن برآرد

- **ستانه:** ← **آستانه** (۱ مورد)

سوی خانه‌دوست ناید چون غنی باشد محبّ وز ستانه در نجنبند چون ونج باشد گدا

- **ستون:** عنصر عمودی باربر (۹ مورد)

چوب کج شایستگی ستونی ندارد.

- **سقف:** بام، قسمت اندرونی سقف (۶ مورد)

چون به خانه مرغ، اشتر یا نهاد خانه ویران گشت و سقف اندر فتاد

- **شاه‌دیوار:** دیوار بزرگ (۱ مورد)

خدا شاه‌دیواری خراب کند که این چاله‌ها پُر شود.

- **طارم:** خانه چوبین؛ محجر و دیوارمانند دور باغ؛ گنبد (۱ مورد)

تو ای خاک ایران از این پیش‌تر چو این سبز طارم بُدی پُر هنر

- **طاق:** سقف قوس‌دار، سقف محدب؛ خمیدگی، قوس؛ طاقچه، رف (۹

مورد)

بدبخت اگر مسجد آدینه بسازد یا طاق فرود آید و یا قبله کج آید

بر طاق نهادن.

- **طاقچه:** طاق کوچک؛ قفسه، رف (۲ مورد)

دلش طاقچه ندارد.

- **قبه:** گنبد، سرای گنبدین (۴ مورد)

قبه‌ای بر ساختستی از حباب آخر آن خیمه است بس واهی طناب

- **گلخن:** تون حمام (۱۳ مورد)

حبّذا خانه خود گر همه گلخن باشد

- **گنبد:** سقف مدور و محدب به شکل نزدیک به نیم کره (۲۰ مورد)

گنبد کردن (یعنی جستن).

بعد چندی که خواجه کاری ساخت بر سر گنبدی مناری ساخت

- **محراب:** جایی که امام مسجد در آنجا نماز گذارد (۹ مورد)

اگر مسجد خراب است، محرابش به جاست.

- **منار / مناره:** محل نور، گلدسته، مأذنه (۱۶ مورد)

اول چاه را بکن، سپس منار بدزد.

به سرمناره اشتر رود و فغان برآرد که نهان شدستم اینجا مکنیدم آشکارا

- **ناودان:** محل هدایت آب از بام به چاه (۴ مورد)

از باران به ناودان گریختن.

### ۳-۳- کیفیت‌های مهندسی و معماری

- **آباد:** معمور، دایر، مقابل ویران؛ آبادی (۱۷ مورد)

نام، آباد و شهر، ویران است

سیل یک جا را کند آباد و یک جا را خراب

- **آبادان:** معمور، دایر (۱ مورد)

چون نکردی خرابی آبادان به خرابی چه می‌شوی شادان

- **باریک:** کم عرض، کم پهنا (۲ مورد)

راه باریک و شب تاریک.

- **باز:** گشوده، وا (۱ مورد)

یکی چاه تاریک و ژرف است آرزُ بُن‌اش ناپدید و سرش پهن و باز

- **بالا:** جای مرتفع، مقابلِ پایین (۶ مورد)

بالا بالاها جا نیست، پایین پایین‌ها نمی‌نشینند.

- **بلند / بلندی:** ارتفاع، بالا، اوج (۱۵ مورد)

به جای بلند از ز مه برتریم چو مرگ آید از زیر خاک اندریم

- **پایین:** محل کم ارتفاع، حضيض، مخالف بالا (۲ مورد)

پایین پایین‌ها نمی‌نشینند، بالا بالاها هم جا نیست.

- **پست:** ← پایین (۶ مورد)

- از این رباط دو در چون ضرورت است رحیل  
- **پهن:** گسترده، وسیع، همه گیر (۱ مورد)  
رواق و طاق معیشت چه سر بلند و چه پست  
چو گردون گیتی ندارد درنگ  
- **خُذلان:** ضعف، سستی، فتور، آسیب (۱ مورد)  
سرای سپنجی، چه پهن و چه تنگ  
ما بار که دادیم این رفت ستم بر ما  
- **خراب:** ویرانی، مقابل آبادی (۱۹ مورد)  
بر قصر ستمکاران تا خود چه رسد خذلان  
اگر مسجد خراب است، محرابش به جاست.  
- **دور:** بعید، بافاصله (۲ مورد)  
هوای گرم و من تشنه ناصبور  
- **راست:** مستقیم، درست، تراز (۲ مورد)  
بیابان و خرمانده و راه دور  
از دیوار راست بالا برو (یا بالا می رود).  
- **رفعت:** بلندی، اوج، شکوه (۱ مورد)  
بساکا که محمودش بنا کرد  
که از رفعت همی با مه مرا کرد  
- **ژرف:** عمیق، گود (۲ مورد)  
یکی چاه تاریک و ژرف است آرز  
- **سرازیری:** شیب به سمت پایین (۱ مورد)  
هر سرازیری، سربالایی دارد.  
- **سربالا / سربالایی:** رو به بالا در حالت قائم، شیب به سمت بالا (۲ مورد)  
آب سربالا می رود، قورباغه شعر می خواند.  
- **سر به فلک:** باشکوه، مرتفع (۱ مورد)  
مقصود کاخ و حجره و ایوان نگاشتن  
کاشانه های سر به فلک بر فراشتن  
- **سست:** شُل، نامحکم، ناستوار، لَق (۱ مورد)  
چو دیوار بر برف سازی نخست  
نگون زود گردد به بنیاد سست  
- **شوره ناک:** دیوار یا چیز شوره زده (۱ مورد)  
تن ما یکی خانه دان شوره ناک  
که ریزد همی اندک اندکش خاک  
- **شیب:** سرازیری یا سربالایی (۴ مورد)

- ز خواری و رنجی کت آمد مشیب  
که گیتی چنین است بالا و شیب
- **فراخ:** وسیع و گشاده (۱ مورد)  
میدان آرزو فراخ است.
- **فراز:** بالا، اوج (۱۴ مورد)  
آید پس هر نشیبی، فرازی.
- **فرود:** زیر، پایین (۱ مورد)  
ستون خانه شکستی فرود، آن منشین
- **کج / کژ:** ناصاف، شیب (۲ مورد)  
بام برین کژ شود ز کژی بنیاد
- **کوتاه:** کوچک، پست، کم ارتفاع (۳ مورد)  
دیواری از دیوار ما کوتاه‌تر ندیده.
- **معمور:** آباد، آبادان، ساخته.  
جهان رباط خراب است بر گذر گه سیل
- **ناکرده:** ناساخته، نیمه تمام (۱ مورد)  
گمان مبر که به یک مشت گل شود معمور
- خانه ناکرده نباید فروخت  
شمع نیاورده ندانیش سوخت
- **نزدیک:** نقطه‌ای با فاصله کم (۲ مورد)  
راه را نزدیک کردن.
- **نشست:** جا افتادن ساختمان، به یک پهلو شدن بنا (۱ مورد)  
چو نشست آمد، نشست آمد به دیوار
- **نشیب:** مخالف شیب، سربالا، سرازیر (۱۵ مورد)  
آید پس هر نشیبی، فرازی.
- **وسی (وسیع):** باز، فراخ (۱ مورد)  
خانه وسی، بی دلواپسی.
- **ویران:** خراب، بایر (۴۲ مورد)  
که ویران کند خانه‌های کهن  
ستیزه به جایی رساند سخن

### ۳-۴- مواد و مصالح

- **آجر:** خشتی که در کوره پخته باشند، خشت پخته (۳ مورد)  
قبر آقا گچ می خواهد و آجر.  
نانش را آجر کردن.
- **پاره آجر:** تکه آجر، بخش جدا شده‌ای از آجر به شکل منظم یا غیر منظم (۱ مورد)  
مثل پاره آجر.
- **پاره خشت:** تکه خشت، بخش جدا شده‌ای از خشت (۱ مورد)  
هر آن پاره خشتی که بر منظری است سر کیقبادی و اسکندری است
- **چوب** (۱ مورد)  
چوب کج شایستگی ستونی ندارد.
- **خشت:** آجر خام (۲۹ مورد)  
خشت اول چون نهند معمار کج  
لاف از سخن چو در توان زد  
تا ثریا می رود دیوار کج  
آن خشت بود که پر توان زد
- **زرد طلا:** در معماری برای رنگ آمیزی نقاشی‌های دیواری کاربرد داشته است.
- ترکیبات موجود: زراندود (۱ مورد)؛ زرنگار (۱ مورد)  
نام نیکو گر بماند ز آدمی  
به کز او ماند سرای زرنگار
- **کاشی:** عنصری تزئینی برای پوشاندن دیوار، سقف و گنبد (۱ مورد)  
گرچه کاشی است خانه یا چینی  
دل بگیرد چو بیش بنشینی
- **کاهگل:** گلی که در آن کاه کنند و در ساختمان دیوار گلی و... به کار برند (۱ مورد)  
همه دل‌ها دل است، دل ما کاهگل است.
- **گچ:** ماده‌ای سفید که برای اندود کردن دیوار و... به کار برند (۳ مورد)  
قبر آقا گچ می خواهد و آجر.
- **گل:** ترکیب آب و خاک، که در بنایی به کار می‌رود (۲۹ مورد)

۴۰ / بازخوانی امثال و حکم به منظور بازیابی واژه‌ها و...

کار دل است، کار خشت و گل نیست.

### ۳-۵- اصطلاحات مهندسی و معماری

- **بدست:** وجب، فاصله میان دو انگشت شست و کوچک دست، در حال

گشوده (۱ مورد)

بوالفضولی سؤال کرد از وی چیست این خانه شش بدست و سه پی

- **بنا:** معمار، گلکار؛ آن که بنا را سازد (۲ مورد)

سعی تو بنا و سعادت بناست

- **پرگار:** پرگال، فرجار؛ آلتی هندسی برای کشیدن دایره و کمان (۲ مورد)

محیط دایره آن کس به سر تواند برد که پای جهد چو پرگار استوار کند

- **خم:** انحناء، پیچ (۲ مورد)

ما هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم

- **دایره:** سطحی که خطی مدور گرد آن را احاطه کرده باشد طوری که

فاصله هر یک از نقاط محیط آن نسبت به مرکز مساوی باشد (۶ مورد)

در دایره هیچ نقطه را پیشی نیست

- **ذرع:** واحد اندازه گیری طول در قدیم (۲ مورد)

به عشق شیطان در چاه چهل ذرعی افعی گرفتند.

خیابان ذرع می کند.

- **فرسنگ (فرسخ):** واحد اندازه گیری طول معادل شش کیلومتر (۵ مورد)

ز عشق تا به صبوری هزار فرسنگ است

- **کنج:** زاویه، گوشه (۷ مورد)

زبان بریده به کنجی نشسته صم و بکم به از کسی که نباشد زبانش اندر حکم

- **گام:** قدم، فاصله یک قدم انسان بالغ معادل ۳۳ سانتی متر (۱ مورد)

چرخ هفتم را مساحت کی توان کردن به گام

- **گز:** واحد طول و مساحت در قدیم (۴ مورد)

یک گز مطبخ به از صد گز طویله.

- **گلگر:** عمله، فعله، کارگر ساده بنایی؛ بنا (۱ مورد)

- مرد سقا و گلگر و حمّال  
هر سه وان را دلیل دان بر مال
- گوشه: کنج، زاویه (۸ مورد)  
دعای گوشه‌نشینان بلا بگرداند  
از گوشه بامی که پریدند، پریدند
- محیط: خط پیرامون، خط گرداگرد (۳ مورد)  
بر روی محیط پل توان زد  
نتوان دهن مخالفان بست
- مدار: نهج، روش؛ مسیر حرکت نیز معنا می‌دهد (۱ مورد)  
بود بر زر مدار کار عالم  
به زر آسان شود دشوار عالم
- معمار: بنا، طراح و سازنده ساختمان (۱ مورد)  
معمار خان‌های کهن را کند خراب  
تا نو نهد اساس که نو بهتر از کهن
- مهندس: هندسه‌دان، معمار، سازنده بنا (۱ مورد)  
آن ستاند مهندس دانا  
به یکی دم که پنج مه بنا
- نقش: طرح، شکل، فرم (۶۱ مورد)  
این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود  
هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار  
مثل نقش ایوان.
- نقطه: یک اثر کوچک نوک قلم؛ مرکز؛ جزء و عنصر (۱ مورد)  
در دایره هیچ نقطه را پیشی نیست
- ۳-۶- دیگر موارد
- آلاچینغ (آلاچیق): سراپرده و سایبان دو ستونی، نوعی خیمه که از جامه  
ستبر و ضخیم سازند (۱ مورد)
- آن آلاچینغ بلند تر کمان  
پست باشد پیش پای پیلبان
- بنا: عمارت، ساختمان، آنچه توسط بنا ساخته شود (۶ مورد)  
بناهای آباد گردد خراب  
ز باران و از تابش آفتاب
- بیت / بیوت: خانه، مسکن، اتاق (۱۱ مورد)  
ربّ البیت آدری بما فی البیت
- چاردیواری: کنایه از خانه مستقل (۱ مورد)

چاردیواری، اختیاری.

- **چهار گوشه:** کنایه از خانه (۱ مورد)

چهار گوشه دیوار خود به خاطر جمع که کس نگوید از اینجا خیز و آنجا رو

- **خیمه / خیام:** چادر، خیمه‌ها (۱۰ مورد)

در تنوری خفته با عقل شریف به که با جهل خسیس اندر خیام

موی چون شد سفید و پشت نگون خیمه عمر را شکست ستون

- **دار:** خانه، مسکن، منزل (۱ مورد)

اظلم الاشیاء، دارالحیب بلا حیب.

- **عمارت:** خانه، بنا (۴ مورد)

تا ندانی که کیست همسایه به عمارت تلف مکن مایه

- **فضا:** یکی از تعاریف پایه در معماری (۱ مورد)

باور از بخت ندارم که تو مهمان منی خیمه سلطنت آنگاه فضای درویش

- **کاشانه:** خانه، خانه کوچک و تنگ و تاریک (۴ مورد)

زن بلا باشد به هر کاشانه‌ای بی بلا هرگز مبادا خانه‌ای

- **کریچه:** خانه کوچک را گویند (۱ مورد)

داشت لقمان یکی کریچه تنگ چون گلوگاه نای و سینه چنگ

- **کعبه:** خانه خدا (۲۰ مورد)

غرض از کعبه، نشانی است که ره گم نشود

- **کلبه:** خانه چوبین، خانه ویلایی (۴ مورد)

خوشبوی بود کلبه همسایه عطار

- **مساکن:** جمع مسکن، منازل (۱ مورد)

مساکن اهل الفقر حتی قبورهم علیها تراب الذل بین المقابر

۴- **فضاها و عناصر شهری**

- **آبادانی:** آبادی و قریه (۱ مورد)

نه آب و نه آبادانی، نه گلبنگ مسلمانی.

- **آبادی:** جای آباد و محل معمور؛ ده و قریه؛ عمارت و عمران (۴ مورد)

آب داند که آبادی کجاست

- **آب انبار:** محفظه‌ای که در آن همواره آب خوشگوار ذخیره کنند، مکان سرپوشیده در زیر زمین که در آن آب کنند، مخزن آب (۱ مورد)

آب انبار شلوغ، کوزه بسیار می‌شکند.

- **آرامگه (آرامگاه):** مقبره، گور؛ جای آسایش و محل آرام (۱ مورد)

این همان چشمه خورشید جهان افروز است که همی تافت بر آرامگه عاد و ثمود

- **آسیا / آسیاب:** آسه + آب؛ آسه‌ای (محوری) که به قوت آب گردد (۳۸ مورد)

(مورد)

از آب دیده کسی آسیا گردانیدن.

آبم است و گابم است، نوبت آسیابم است.

چون خشت به آسیا بری، خاک آری.

- **امامزاده:** فرزند یا نوه یکی از امامان دوازده گانه، توسعاً به بنای محل دفن

امامزاده اطلاق می‌شود (۱۱ مورد)

این امامزاده‌ای است که با هم ساختیم.

- **انبار:** جای انباشتن غله یا هر چیز دیگر، جای نگهداری کالا (۳ مورد)

نکویی بیا کن کز این خوارو بار نکوتر کسی را در انبار نیست

- **بار / بارگاه / بارگه:** دربار و کاخ شاهان، خیمه پادشاهی، سراپرده (۷ مورد)

(مورد)

جزای حُسن عمل بین که روزگار هنوز خراب می‌نکند بارگاه کسری را

- **بارخانه:** جایی که در آن بار نهند، محلی که در آن مال‌التجاره نگاه دارند،

انبار (۱ مورد)

بار به بارخانه گران تر است.

- **بارو / باره:** دیوار قلعه، حصار (۴ مورد)

سنگ بر باره حصار مزین گه بود کز حصار سنگ آید

- **بازار / بازارگاه:** جای خرید و فروش، محل اجتماع فروشندگان و

خریداران (۵۱ مورد)

مثل بازار شام.

شبه در بازار جوهریان، جوی نیارزد.

پول گرد، بازار دراز.

لاف در غربت، آواز در بازار مسگران.

- **باغ:** بوستان، زمینی که دور آن دیوار کرده و انواع درختان در آن کاشته

باشند (۴۲ مورد)

مثل باغ ارم.

باغ تفرّج است و بس میوه نمی‌دهد به کس

- **باغچه:** باغ کوچک (۱ مورد)

اگر بابا بیل زنی، باغچه خودت را بیل بزنی.

- **بتخانه / بتکده:** خانه بت، جایی که بت‌ها را در آن بگذارند، معبد

بت پرستان (۳ مورد)

چون کرم کردگار جلوه کند کعبه را پست کند روزگار بتکده آزی

- **بورزن:** محله، کوی، بخش کوچکی از شهر (۲ مورد)

ترافرمان چگونگی خواهد بردشهر یا برزن چو جان تو ترا خوددمی نخواهد بردوتن فرمان

- **بوستان / بوستان:** باغ، باغ میوه؛ جایی که گل‌های خوشبو در آن بسیار

باشد؛ گلستان (۲۴ مورد)

ز دزدان عجب نیست یغمای بوستان چو ناطور رخنه به دیوار دارد

در این بوستان گر گدا، گر شه است جدا بهر هر یک، تماشاگه است

- **بنگاه (بنه‌گاه):** محل گرد آمدن افرادی که در بُنه کار می‌کنند (۱ مورد)

اعجمی ام، می‌ندانم من بن و بنگاه را

- **بند:** محبس، زندان (۴ مورد)

بسا سالیان بسته در بند و چاه که شد روز دیگر خداوند جاه

- **بند:** سد، آب بند (۱ مورد)

بند را آب بردن.

- **بوستان:** ← بوستان.

- **پُل:** گذرگاه، ممری که روی رودخانه بندند؛ کنایه از پل صراط (۲۰ مورد)  
مشو سوی رودی که نایی به در      به یک ماه دیر آی و بر پل گذر  
بر روی محیط پل توان زد      نتوان دهن مخالفان بست
- **تشت خانه:** رختشوی خانه؛ محل نگهداری تشت‌های رسمی؛ کنایه از  
محل شلوغ و پرسر و صدا (۱ مورد)  
شرمندگی نیارد در تشت خانه تیز
- **تماشاگه:** جای تماشا، منظر، تماشاخانه (۲ مورد)  
این سبزه که امروز تماشاگه ماست      تا سبزه خاک ما تماشاگه کیست
- **جاده:** راه، ممر، محل تردد (۲ مورد)  
جاده دزد زده، تا چهل روز امن است.
- **جامع:** کلی، فراگیر، عمومی؛ کنایه از مسجد جامع هر شهر (۱ مورد)  
مثل جامع اصفهان.
- **جبه خانه:** محل نگهداری لباس‌ها، اتاق مخصوص عوض کردن لباس (۱ مورد)  
مثل جبه خانه.
- **حَرَم:** حریم، جایی که حرمت نهند؛ کنایه از مکان‌های مقدس است (۸ مورد)  
شکسته بال‌تر از من میان مرغان نیست      دلم خوش است که نامم کبوتر حرم است
- **حصار:** دیوار دور قلعه، بارو؛ پناه (۱۰ مورد)  
هر که را عون حق حصار شود      عنکبوتیش پرده‌دار شود
- **حصن:** ← **حصار** (۱ مورد)  
بلند حصنی دان دولت و درش محکم      به عون کوشش بر درش یابد بار
- **حمام:** گرمابه، محل شست و شوی تن (۳۶ مورد)  
حمام، بی عرق نمی شود.
- **خانه:** اتاق؛ بیت، سرای، دار (۲۳۸ مورد)  
خانه پُر شیشه را سنگی بس است

۴۶ / بازخوانی امثال و حکم به منظور بازیابی واژه‌ها و...

موریانه همه چیز را می‌خورد جز غم صاحب‌خانه.

- **خرابه / خرابات:** ویرانه؛ جای و مرتبه بی‌اعتنایی به رسوم و آداب (۷)

(مورد)

شست و شویی کن و آن گه به خرابات خرام

- **خرگاه:** خیمه بزرگ، سراپرده (۱ مورد)

روز طوفان باد خرم نکوست      خاصه آن را که خانه خرگاه است

- **خیابان:** راه درون شهری؛ محل تردد وسایل نقلیه در شهرها (۲ مورد)

خیابان ذرع می‌کند.

- **دباغ‌خانه:** محل فرآوری پوست حیوانات (۱ مورد)

گذر پوست به دباغ‌خانه است.

- **دبستان (آدبستان):** محل آموزش ادب و درس، مدرسه (۱ مورد)

حسرت نکند کودک را سود به پیری      هر گه که به خردی بگریزد ز دبستان

- **دروازه:** در بزرگ شهر، باب (۱۱ مورد)

دروازه شهر می‌توان بست      نتوان دهن مخالفان بست

- **دژ:** قلعه، شهر با حصار بلند، شهر سپاهی (۳ مورد)

چو شاهی بدین دژ پناه آورد      سپهرش ز اختر سپاه آورد

- **دکان:** مغازه، محل خرید و فروش کالا؛ شق دیگر این کلمه، دوکان است

(۲۷ مورد)

مگر دکان رنگرزی است.

هر دکانی راست بازار دگر

- **ده / دهکده:** قریه، روستا، آبادی (۳۷ مورد)

ده خراب، خراج ندارد.

دهکده ویران شود ز جور کدیور

- **دیر:** محل اقامت و عبادت راهبان مسیحی؛ توسعاً کنایه از دنیا است (۳)

(مورد)

اندر این دیر کهن کار سبکباران خوش است

- **دیوان:** دادگاه، دربار حاکم و قاضی؛ وزارتخانه، دبیرخانه، خزانه‌داری (۳)

(مورد)

مثل دیوان بلخ.

- **راه/ره:** طریق، صراط (۱۷۵ مورد)

روزی یک متشا راه می‌رود، آن هم از پهنا.

راه را نزدیک کردن.

- **رباط:** کاروانسرا، خانقاه (۲ مورد)

جهان رباط خراب است بر گذر گه سیل گمان مبر که به یک مشت گل شود معمور

- **رسته (راسته):** یک خیابان از یک بازار (۱ مورد)

اندر این رسته راستکاری کن تا بدان رسته رستگار بوی

- **روستا:** ← ده/دهکده (۱۰ مورد)

مگر از روستا آمده‌ای.

- **ره:** ← راه

- **زندان:** حبس، بند، محبس (۲۰ مورد)

بود با زیر کان زندان گلستان چو زندان است با نااهل بستان

- **ساباط:** کوچۀ سرپوشیده (۱ مورد)

افرغ من حجام ساباط

- **سبیل:** راه، طریق (۱ مورد)

خواب نوشین بامداد رحیل باز دارد پیاده را ز سبیل

- **سجن:** زندان، محبس (۱ مورد)

الدنیا سجن المؤمن، جنه الکافر.

- **سد:** آب بند (۴ مورد)

مثل سد سکندر.

- **سرا/سرای:** منزل و خانه، مسکن (۷۰ مورد)

هر آن خشتی که بر سقف سرایی است بدان کان از سر کشور خدایی است

نام نیکو گر بماند ز آدمی      به کزو ماند سرای زرنگار

- **سلاخ‌خانه:** کشتارگاه (۲ مورد)

به پای خود به سلاخ‌خانه رفتن.

- **شهر:** محل زندگی مردم، واحد جمعیتی بزرگ‌تر از بخش (۶۴ مورد)

به گمانش، علی‌آباد، شهری است.

در شهر، آبگینه‌فروش است و گوهری

- **عرصه:** میدان، مجال، صحن (۲ مورد)

بازی به کنار عرصه بهتر پیدا است

- **عمران:** آبادی، آبادانی (۱ مورد)

گنج‌ها را در خرابی زان نهند      تا ز حرص اهل عمران وارهند

- **قبر:** مدفن، گور؛ جمع آن، قبور است (۴ مورد)

با این چیزها قبر آقا درست نمی‌شود.

- **قبرستان:** مدفن عمومی، محل تعداد زیادی از قبرها؛ کنایه از محل سوت

و کور (۱ مورد)

مثل قبرستان.

- **قبله:** جهت کعبه که در نماز بدان روی آورند؛ توسعاً جهت و سوی مراسم

آیینی را گویند (۶ مورد)

قبله عشق یکی باشد و بس

- **قصر:** کاخ، بارگاه پادشاهان (۷ مورد)

رخنه کاندر قصر یابی از قصور قیصر است

- **قلعه:** دژ، حصار (۸ مورد)

با مرگ کجا سود کند قلعه محکم

- **قمارخانه:** محل شرط‌بندی، مکانی برای انواع بازی‌های خلاف شرع (۲

مورد)

مثل قاپ قمارخانه.

- **قیصریه:** شهر یا بنای ساخته شده توسط قیصر؛ گونه‌ای خاص از معماری (۱ مورد)
- برای یک دستمال، قیصریه را آتش نمی‌زنند.
- **کاخ:** عمارت بلند و عالی، قصر (۹ مورد)
- چه سود از دزدی آن گه توبه کردن که نتوانی کمند انداخت بر کاخ
- **کارخانه:** کارگاه، جای کارگر و پیشه‌ور و صنعتگر؛ دکان؛ نگارخانه (۴ مورد)
- کار به کارخانه گران تر است.
- **کارگاه:** ← کارخانه (۱ مورد)
- بوریا باف اگر چه بافنده است نبرندش به کارگاه حریر
- **کاروانسرا:** رباط، سرا، محل اقامت و بیتوته کاروان و کاروانیان؛ کنایه از جای شلوغ و پر تردد (۳ مورد)
- مگر کاروانسرا است؟
- **کده:** ده و روستا (۲ مورد)
- گردد کده ویران چو کدیور دو شود
- **کنشت:** معبد مسیحیان و ترسایان (۶ مورد)
- همه جا خانه عشق است چه مسجد چه کنشت
- **کوچه:** کوی چه، کوی کوچک، برزن؛ راه تنگ و باریک (۱۲ مورد)
- کوچه غلط دادن.
- کوچه آشتی کنان.
- **کوشک:** عمارت باغ، قصر، کاخ (۱ مورد)
- زشت آید درون سو شاه، عریان؛ و برون سو کوشک پُر دیبا.
- **کوی:** محله، راه فراخ، گذر (۱۶ مورد)
- خر را در فلان کوی گم کرده است.
- چون نشینی بر سر کوی کسی عاقبت بینی تو هم روی کسی
- **گذار / گذر:** معبر، گذرگاه (۹ مورد)

دنیا محل گذر است.

- **گذرگاه / گذرگه:** ← **گذار** (۴ مورد)

جریده رو که گذرگاه عافیت تنگ است

- **گرما به:** محل گرم، حمام (۸ مورد)

آب گرما به پارگین را شاید.

- **گلزار:** جای پُر گل، گلستان (۶ مورد)

ذوق گل چیدن اگر داری سوی گلزار رو

- **گلستان:** جای پُر گل، گلزار (۱۲ مورد)

خار به گلستان بردن.

- **گلشن:** جای پُر گل، گلزار، گلستان (۱۲ مورد)

مگس در گلشن و عنقا به گلخن

- **گور / گورگاه:** قبر، مدفن (۳۱ مورد)

گورم کجا بود تا کفنم باشد.

زمین عجم گورگاه کی است در او پای بیگانه وحشی پی است

- **گورستان:** ← **قبرستان** (۶ مورد)

این مرده و این گورستان.

- **لاله زار:** دشت گل لاله؛ باغی که فقط در آن لاله بکارند (۱ مورد)

کسی را که فردا بگیرند زارش چگونه کند شادمان لاله زارش

- **لحد:** گور، قبر (۱ مورد)

اطلبوا العلم من المهد الی اللحد

- **لشکرگاه / لشکرگه:** پادگان، محل گرد آمدن سپاه (۲ مورد)

مدد لاشه سواری چه کند لشکرگاه

حذر کار مردان کارآگه است یزک سدّ رو بین لشکرگه است

- **محلّه / محلت:** کوی، بخشی از شهر (۳ مورد)

من کمرو و بچه‌های محلّه پُرو.

- **مدرسه:** محل درس، مدرسه طلاب علوم دینی (۴ مورد)

عقل چیز دگر و مدرسه چیزی دگر است.

- **مرده شورخانه:** محل شست و شوی اموات (۱ مورد)

دست و روش را با آب مرده شورخانه شسته است.

- **مرز:** حد، حریم (۱ مورد)

به باغ ار گل بکشتی فرخت باد ز مرزش بر مکن آزاده شمشاد

- **مرغزار:** زمین سبز و معلف، بوستان (۱ مورد)

گل‌های لعل گردد در بوستان ملک خون‌های تازه ریخته در مرغزار تیغ

- **مسجد:** محل نیایش و عبادت، مکان برگزاری نمازهای یومیه و جمعه

مسلمانان (۲۴ مورد)

بدبخت اگر مسجد آدینه بسازد یا طاق فرود آید و یا قبله کج آید

مثل مسجد.

مسجد را نساخته، کور عصاش را زد.

- **مسیل:** محل عبور سیل، کال (۱ مورد)

نخست باید بستن مسیل چشمه آب که رفته رفته شود چشمه سیل بنیان کن

- **مغکده:** مغستان، محل گردهمایی پیشوایان دین زردشت (۱ مورد)

گر جُنبی ز مغکده بر در کعبه بگذرد کعبه به لوٹ کعب او کی فتد از مطهری

- **مقابر:** جمع مقبره ← قبر (۱ مورد)

مساکن اهل الفقر حتی قبورهم علیها تراب الذل بین المقابر

- **مکافات خانه:** محل جزا و سیاست، محل اجرای مجازات، کنایه از دنیا (۱)

مورد)

دنیا مکافات خانه است.

- **مکتب:** مدرسه، محلی که دانش‌آموزان به آنجا می‌شدند و قرآن فرا

می‌گرفتند (۳ مورد)

درس ادیب اگر بود زمزمه محبتی جمعه به مکتب آورد طفل گریز پای را

- **منزل:** جای فرود آمدن در سفر، مرحله، مسافت بین توقفگاه مسافران؛

سرای و خانه؛ جمع آن، منازل است (۲۶ مورد)

- هر که آمد عمارتی نو ساخت      رفت و منزل به دیگری پرداخت  
بعد منزل نبود در سفر روحانی.
- **منظر:** چشم‌انداز، تماشاگه (۴ مورد)
- هر آن پاره خشتی که بر منظری است      سر کیقبادی و اسکندری است
- **میخانه:** محل فروش و شرب شراب و خمر؛ معانی عرفانی متعدد و عمیقی  
دارد (۶ مورد)
- آبادی میخانه ز ویرانی ماست.
- **میدان:** صفحه زمین بی عمارت، پهنه زمین، عرصه (۲۴ مورد)
- میدان چو تنگ باشد ناید به کار.
- **میکده:** ← **میخانه** (۲ مورد)
- سرزده وارد مشو، میکده حمام نیست.
- **میل:** منار راهنما که در بین راه‌ها برای کاروانیان ساخته می‌شد (۱ مورد)
- یک جا میل و منار را نمی‌بینند، یک جا ذره را در هوا می‌شمارند.
- **میهمان‌خانه:** اتاق مخصوص پذیرایی از میهمانان؛ مسافرخانه (۱ مورد)
- یکی میهمان‌خانه برخاسته است      تو میهمان جهان خوان آراسته است
- **نظرگاه:** منظر، چشم‌انداز (۱ مورد)
- خانه قرض دار هر جا هست      ملک الموت را نظرگاه است
- **نقاره‌خانه:** محل نقاره زدن، فضایی بالای سردر اماکن متبرکه برای  
نقاره‌زنی (۲ مورد)
- مثل شتر نقاره‌خانه.

## ۵- نتیجه

از جستجو و دسته‌بندی واژه‌های شرح شده در متن مقاله، نتایجی به شرح زیر  
حاصل شده است.

## ۱. افعال و ترکیبات فعلی:

در این بخش، چند فعل و ترکیب فعلی زیبا به چشم می‌آید که به راحتی می‌توان از آنها به عنوان جایگزین واژه‌های بیگانه یا به جای کاربرد کلمات تکراری در متون معماری، شهرسازی و ساختمان استفاده کرد. بدیهی است از این افعال، ترکیبات و واژه‌هایی دیگر همچون اسم فاعل و... نیز می‌توان ساخت.

- ترکیباتی همچون «آباد داشتن» و «آباد کردن» به جای تکرار واژه‌های «ساخت و ساز»، «ساختن»، و دیگر افعال مشابه. از این ترکیبات، اسم فاعل «آبادگر» نیز می‌توان ساخت که در عین زیبایی، متأسفانه کمتر به کار گرفته می‌شود.

- ترکیباتی همچون «از بُن کنندن» و «از پای در آوردن»، به جای فعل «تخریب»؛ البته در حالتی که تخریب، کاملاً از پی و پایه صورت گرفته باشد.

- ترکیباتی چون «اساس نهادن» و «بن فکندن»، را می‌توان به جای «اجرای فنداسیون» در اغلب کتاب‌های مربوط به اجرای ساختمان به کار برد.

- ترکیب زیبایی «برفراشتن» را نیز می‌توان به جای عبارات فعلی و ترکیباتی همچون «برپا کردن»، «هوا کردن» یا «عَلَم کردن» (فی‌المثل درباره ستون‌ها) در متون اجرای ساختمان به کار برد.

- فعل «پرداخت» (که در متن، «پردخته شدن» آمده است)، فعلی است که به راحتی می‌تواند با واژه‌هایی چون «تزیینات» و «دکور» جایگزین شود. بدیهی است از این فعل، ترکیبات و واژه‌های بسیاری همچون «پردازش»، «پرداختگر» یا «پردازشگر»، «پرداخته» (به جای «مزیّن») و... می‌توان ساخت.

## ۲. معماری

**الف. اجزاء و عناصر:** واژه‌های این بخش را می‌توان به شرح زیر دسته‌بندی

کرد:

۱. اجزاء و عناصر کالبدی؛ شامل: آستان، آستانه، پیشگاه، حضرت، درگاه، درگه، ستانه، ابواب، پاشنه، پنجره، حلقه، در، روزن، بازخانه، رواق، طارم، طاق، طاقچه، محراب، منار، مناره.

۲. **اجزا و عناصر سازه‌ای؛** شامل: آسمانه، سقف، اساس، بن، بنیاد، بنیان، پای بست، پایه، پی، دیوار، شاه‌دیوار، ستون، قبه، گنبد.

۳. **اجزا و عناصر تأسیساتی؛** شامل: تنور، تون، گلخن، چاه، چه، حوض، خزانه، خزینه، راه‌آب، ناودان.

در این بررسی، در دو مورد به واژه‌های زیبا و متعددی بر می‌خوریم که برای جلوگیری از تکرار کلمات در متون به کار توانند آمد. واژه‌هایی زیبا همچون «آستان»، «آستانه» و «ستانه»، به جای «درگاه» که در اغلب متون معماری، رایج است و نیز واژه‌های زیبای «بنیاد»، «پای‌بست»، «اساس» به جای واژه بیگانه «فنداسیون» که در بین مهندسان و معماران بسیار رایج است؛ همچنین، توجه به این نکته ضروری است که عامه مردم چگونه به دقت با اجزا و عناصر مختلف معماری، سازه و تأسیسات آشنا بوده‌اند.

ب. **کیفیت‌های مهندسی و معماری:** در بررسی این واژه‌ها، بعضاً واژه‌های جالبی یافت می‌شوند و علی‌رغم اینکه شناخته شده هستند؛ متأسفانه کمتر در متون و محاورات فنی کاربرد دارند. واژه‌هایی همچون «ژرف» (به جای «عمیق»); «شیب»، «نشیب»، «فراز»، «فرود»، «ناکرده» (به جای «نیمه تمام» یا «نیمه‌ساز») و... از این دست عبارات هستند.

### ۳. **فضاها و عناصر شهری**

واژه‌های آمده در این بخش را می‌توان در هفت قسمت به شرح زیر دسته‌بندی کرد:

الف. **عناصر خدماتی شهرها؛** شامل آب‌انبار، آسیا، آسیاب، بارو، باره، حصار، حصن، دروازه، دژ، بند، زندان، سجن، مکافات‌خانه، تشت‌خانه، تماشاگه، حمام، گرمابه، دباغ‌خانه، دبستان، مدرسه، مکتب، سلاح‌خانه، عرصه، میدان، قبر، قبرستان، گور، گورگه، گورستان، لحد، مرده‌شورخانه، مقابر، قمارخانه، میخانه، میکده، لشگرگاه، لشگرگه، مسیل، میهمان‌خانه.

ب. **عناصر مذهبی شهرها؛** شامل حرم، امامزاده، مسجد، جامع، نقاره‌خانه، قبله؛ بتخانه، بتکده، خرابات، دیر، کنشت، مغکده.

**ج. عناصر حکومتی شهرها؛** شامل بار، بارگاه، بارگه، خیمه‌خانه، حرم‌گاه، دیوان، قصر، کاخ، قلعه، کوشک.

**د. عناصر اقتصادی شهرها؛** شامل انبار، بارخانه، بازار، بازارگاه، بنگاه، دکان، رسته، قیصریه، کارخانه، کارگاه، کاروانسرا.

**ه. عناصر ارتباطی شهرها و اجزای مرتبط با آن؛** شامل برزن، پل، جاده، خیابان، راه، ره، سیل، رباط، سباباط، کوچه، کوی، گذار، گذر، گذرگاه، گذرگه، محله، محلت، مرز، منزل، میل.

**و. انواع فضاهای سبز شهری؛** شامل باغ، باغچه، بوستان، بوستان، گلزار، گلستان، گلشن، لاله‌زار، مرغزار.

**ز. دیگر واژه‌ها؛** شامل آبادی، ده، دهکده، روستا، کده، بند، سد، خانه، سرا، منزل، شهر، عمران، منظر، نظرگاه، معمور.

از مرور کلی این واژه‌ها نتایج دیگری نیز به شرح زیر حاصل می‌آید:

۱. تقریباً اکثر عناصر شهری از کاخ و گرمابه و گلستان، تا بازار و رباط و قبرستان همچنان در افواه مردم و آحاد جامعه رایج است.

۲. عناصر خدماتی شهری در ادبیات عامه جایگاه خاصی داشته و بیشترین تعداد واژه‌ها و مداخل را به خود اختصاص داده‌اند و باز در بین آنها واژه‌های مرتبط با پدیده مرگ (یعنی قبر، مقابر، قبرستان، گور، گورگاه، گورستان، لحد، مرده‌شورخانه) توجه را جلب می‌کند که نشان از توجه ویژه عامه مردم به این پدیده دارد.

۳. علی‌رغم مسلمان بودن جامعه ایرانی تقریباً نیمی از واژه‌های مربوط به عناصر مذهبی شهرها متعلق به مذهب اسلام نیست که این خود نشان از احترام به پیروان دیگر ادیان و مذاهب در لایه‌های پایین جامعه دارد.

۴. در مقایسه با سایر عناصر شهری، تعداد واژه‌های مرتبط با عناصر حکومتی، بسیار بسیار اندک و ناچیز هستند که نشان از جدایی تاریخی حاکمان از مردم و بی ارزش بودن زرق و برق حکومت‌ها نزد عامه دارد.

### فهرست منابع

۱. پیرنیا، محمد کریم (۱۳۸۰). **سبک‌شناسی معماری ایرانی**. تدوین غلامحسین معماریان، تهران: نشر پژوهنده و نشر معمار.
۲. دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۶۳). **امثال و حکم**. دوره چهار جلدی، چاپ ششم، تهران: امیر کبیر.
۳. دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷). **لغت‌نامه**. زیر نظر محمد معین و سید جعفر شهیدی، چاپ دوم (دوره جدید)، تهران: انتشارات دانشگاه تهران و مؤسسه لغت‌نامه دهخدا.
۴. فلاح‌فر، سعید (۱۳۷۹). **فرهنگ واژه‌های معماری سنتی ایران**، تهران: بی‌نا.
۵. معین، محمد (۱۳۷۱). **فرهنگ فارسی**. دوره شش جلدی، چاپ هشتم، تهران: امیر کبیر.